۱۰. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۷/۲۲)

موضوع: یکشنبه،۲۲ مهر ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- بررسی تاخر کتاب مختلف بر کتاب تذکره علامه حلی
- حکایت هایی از فخر المحققین
- ترک تقلید در اجتهاد، از طرف شهید اول در کلام صاحب بحارالانوار و صاحب حدائق
- توصیف فخر المحققین از شهید اول
- الاجتهاد أشقّ من طول الجهاد
- شاهد محتوایی تاخر کتاب مختلف علامه از تذکره
- بررسی و نقد تفصیل علامه در رؤیت قبل از زوال
- تاملی در نقد سیدبحرالعلوم
  - الف) تفکیک بین احتیاط در مسأله اصولی و فقهی
  - ب) امر به صوم مجموع شهر و احتیاط در شبهه اقل و اکثر ارتباطی
  - ج) حرمت ذکری صوم در عید فطر

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایات رؤیت هلال قبل از زوال.

موضوعات فرعی:
بررسی تقدّم و تأخر کتاب مختلف از کتاب تذکره علامه، قضایایی از فخرالمحققین، نظر علامه مجلسی و صاحب حدائق درباره شهید اول و ثانی، الاجتهاد أشقّ من طول الجهاد، شاهدی بر تأخر کتاب مختلف نسبت به تذکره، تفصیل علامه حلی در رؤیت هلال قبل از زوال، تفکیک بین احتیاط اصولی و فقهی، حرمت ذکری صوم در عید فطر

بررسی تاخر کتاب مختلف بر کتاب تذکره علامه حلی

(00:13)

صفحه پانزدهم بودیم. فرمودند:

> **و أمّا الإجماع الذي حكاه العلّامة في التذكرة، فهو معارض بالإجماع المنقول عن السيّد المرتضى، فقد نقل عنه في المختلف أنّه ذهب إلى اعتبار الرؤية قبل الزوال، و أنّه ادّعى أنّ عليّا عليه السّلام و ابن مسعود و جماعة قالوا به، و أنّه لا مخالف لهم. و قد ترجّح هذا بما تضمّنته من النسبة إلى عليّ عليه السّلام صريحا، و بقرب عصر الناقل له من عصر الأئمّة عليهم السّلام، فلا يبعد اطّلاعه على الإجماع، بخلاف الأوّل؛ و برجوع العلّامة في المختلف عمّا نقله في التذكرة، و اعتماده فيه على الإجماع المحكيّ عن السيّد المرتضى. و هذا كلّه ممّا يضعّف الإجماع الذي حكاه في التذكرة.[1]**

«و أمّا الإجماع الذي حكاه العلّامة في التذكرة، فهو معارض بالإجماع المنقول عن السيّد المرتضى...»؛ خب این دو اجماع معارض شدند. **«و قد ترجّح هذا بما تضمّنته من النسبة إلى عليّ عليه السّلام صريحا»**؛ این اجماع منقول از سید که در مختلف آمده، ترجیح دارد به اینکه صریحاً به امام معصوم نسبت داده شده.

«و بقرب عصر الناقل له من عصر الأئمّة عليهم السّلام»؛ به قرب عصر ناقل – که سیدمرتضی هستند- به عصر ائمه علیهمالسلام از علامه در تذکره.

«و برجوع العلّامة في المختلف عمّا نقله في التذكرة»؛ به اینجا رسیدیم. ترجیح این اجماع ـمختلف به این است که علامه در مختلف، خودشان از اجماعی که خودشان [در تذکره] نقل کردهاند رجوع کردهاند. پس ترجیح با این اجماعی است که خود ـشخص از اجماع ـقبلی خودش رجوع کرده. **«و اعتماده فيه»؛** یعنی در مختلف **«على الإجماع المحكيّ عن السيّد المرتضى. و هذا كلّه ممّا يضعّف الإجماع الذي حكاه في التذكرة».**

خب در پاورقی چهارم– که دیروز هم آقایان تذکرش را فرمودند- آمده: «لا يخفى أنّ العلّامة ألّف التذكرة بعد المختلف. راجع غاية المرام، ج 1، ص 35- 36، 49- 51، مقدّمة التحقيق»[2]. در کتاب «غاية المرام في شرح نكت الإرشاد» مقدمه خیلی مهمّ و خوبی نوشته اند. هم شرح خوبی برای متن دارند که ارشاد علامه باشد، هم شرح خوبی برای شارح که شهید اول باشد، و یک مقدمه عالی است. اینجا چون هر دو -مقدمه و پاورقی- از خودشان بوده؛ هم این رساله مصباح در کتاب رویت هلال و هم مقدمه تحقیق غایة المرام از خودشان بوده، لذا به تحقیق خودشان در مقدمه ارجاع دادهاند. «مقدمة

التحقیق» یعنی ما در جلد یک غایة المرام، صفحه سی و پنج، و سی و شش، و سی و نه، و پنجاه و یک توضیح دادیم که تذکره علامه بعد از مختلف نوشته شده. این اشاره ایشان است.

حال سید چرا فرمودند: «برجوع العلامه فی المختلف»؟ در صفحه سی و پنجم مقدمه تحقیق، خودشان نقل میکنند؛ هم از شهید ثانی در رساله نمازجمعه، و هم از خود سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیه. خودشان نقل میکنند که این دو بزرگوار تصریح کردهاند که «انّ المختلف آخر مصنّفات العلامه». آخرین تصنیفات ایشان مختلف است. بعد از [هم] آنها نوشته شده. بعد شروع به نقد کردن میکنند. پس اینکه میگویند: «لایخفی ان العلامه»، یعنی نه طبق اینکه همه قبول دارند. اتفاقا خود سید که در اینجا «برجوع العلامه» میگویند، در فوائد الرجالیه میگویند: مختلف آخری است. پس حرف سید طبق مبنای خودشان درست است. چون سید قائل هستند که مختلف بعد از تذکره نوشته شده.

خلاصه کدام درست است؟ چون خودشان یک کلمه فرمودهاند و من یادداشت کردهام؛ در صفحه پنجاه و چهار در مقدمه تحقیق دارند؛ عرض کردم مقدمه خیلی خوبی است. در ده شصت حاج آقا یک جمله فرمودند؛ خصوصیاتش مهم بود. فرمودند بنده مقرّبترین کار را در زمانمان، نشر کتب شیعه میدانم. تعبیر حاج آقا این بود. لذا این نشر کتب چیز کمی نیست، هر کسی زحمتش را میکشد خیلی اجر دارد.

ایشان در مقدمه تحقیق در صفحه پنجاه و چهار میفرمایند: ما اینها را گفتیم اما « يدعو إلى تحقيق عميق». این حرف خوبی است. یعنی «لایخفی»ای که در این حاشیه آمده، طبق همان هایی است که فی الجمله در آن جا گفته اند. و الا این جور نیست که ما کار را تمام کنیم و بگوییم دیگر معلوم شد. طبق یک مستنداتی در نسخهها و در تاریخهایی که آخر نسخههای مختلفِ تذکره و مختلَف بوده، سالها را رد و بدلی کردهاند و فرمایشاتی را فرمودهاند و نتیجه گرفتهاند که اتفاقا تذکره آخرین کتاب علامه است. در صفحه پنجاه و یک هفت شماره گذاشتهاند که هفتمین آنها تذکره است. مختلف شاید سومی باشد. ایشان طبق زمان به این صورت میگویند. هفت تصنیف علامه را ردیف زمانی کردهاند.

ولی کتابهای قدیم اینطور نبوده که مینوشتند و تمام می شده و خلاص. لذا این تحقیق عمیقی که فرمودند خیلی به جا است. حتماً ما نیاز داریم که بیش از این تحقیق کنیم. آن چه که فعلاً در ذهن من است، این است که بزرگی مثل علامه طرحهای مختلفی در ذهنشان میآید که طبق آن تصنیف کنند. ایشان تذکره را با یک باعث و انگیزه شروع کرده اند. متنهی را هم همینطور. خودشان هم میگویند. میگویند کسی که تمام اقوال شیعه و سنی را میخواهد در تذکره است. اگر میخواهد به غایت قصوای از تفصیل برسد به کتاب منتهی برود. خب وقتی طرحهای مختلفی در ذهن یک عالم است و این کتابها را شروع میکند، سالهای مختلف به آن اضافه میکند. احتمالی که در ذهن من است، بخشهای مهمی از تذکره را همان اوائل نوشته اند. تاریخهایی که از نسخهها میدهند برای بعد از الحاقات بعدی است. البته پرونده بحث باز است و همانطور که فرمودند نیازمند تحقیق عمیق است.

شاگرد: ظاهراً تذکره به درخواست پسرشان بوده.

استاد: ارشاد الاذهان به درخواست پسرشان بوده. تذکره را نمیدانم.

شاگرد: در مقدمه تذکره اینطور یادم هست.

استاد: علی ای حال بررسی کتب علامه خیلی میارزد. یک بار دیگر عرض کردم؛ از جملاتی که حاج آقا فرمودند این بود که شیخ مرتضی انصاری از رفتوبرگشت در کلمات محقق و علامه شیخ شد. یعنی این کتابهای این بزرگواران این قدر با برکت بوده.

شاگرد: ترتیب کتاب ایشان را سید بهصورت قطعی میگویند؟

استاد: من عبارتشان را نگاه نکردم. همان ارجاعی که ایشان داشتند را نگاه کردم. الفواد الرجالیه جلد دوم، صفحه دویست و هفتاد و چهار است. مرحوم شهید ثانی هم در رساله صلاة الجمعه صفحه صد و نود یک دارند.

شاگرد۲: تذکره به درخواست پسرشان نوشته شده، آمده:

> **وأشرنا في كل مسألة إلى الخلاف، واعتمدنا في المحاكمة بينهم طريق الإنصاف، إجابة لالتماس أحب الخلق إلي، وأعزهم علي، ولدي محمد أمده الله تعالى بالسعادات، ووفقه لجميع الخيرات وأيده بالتوفيق، وسلك به نهج التحقيق، ورزقه كل خير، ودفع عنه كل شر، وآتاه عمرا مديدا سعيدا، وعيشا هنيئا رغيدا، ووقاه الله كل محذور، وجعلني فداءه في جميع الأمور.[3]**

استاد: بسیار خب. از شهید ثانی در همان مقدمه تعبیری «هذا عجیب» نقل کردهاند که تاریخها با هم جور در نمیآید؛ تولد فخر المحققین با این.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۵

[2] همان

[3] تذكرة الفقهاء نویسنده : العلامة الحلي جلد : ۱ صفحه : ۴

حکایت هایی از فخر المحققین

(10:00)

فخر المحققین واقعاً عجیب بوده. پسری بوده که به تمام معنا زیبنده پدر بوده. حاج آقا فرموده بودند علامه دیده بودند که پسرشان به نماز جماعت نمی‌آید. صدایش زدند و فرمودند چند روز است که به نماز نمی‌آیی؟! گفت بابا! من در عدالت شما شک کردم. آخه چرا؟! گفت: شما تحصیل واجب را ترک کردی و به زیارت رفتید. آن وقت از حله به زیارت می‌رفتند. شما به زیارت رفته‌اید و ترک واجب کرده‌اید به خاطر زیارت مستحب. من خدشه کردم . می‌گفتند: علامه به خادمش فرمود: برو از خوزجین آن کتاب را بیاور. آوردند «تبصرة المتعلمین» بود. گفت من در سفر این را نوشتم. هم سفر زیارت بوده و هم تحصیل علم. می‌گفتند: فردا به نماز آمد! فخر در کتاب الالفین علامه هم جمله‌ای دارند. ببینید چقدر بالا است. الالفین برای پدر است. دو هزار دلیل در عصمت امام علیه‌السلام. پدر نوشته و ایشان استنساخ کرده است. آن وقتی استنساخ می‌کرده که شرائط اجتماعی سختی برایشان پیش آمده بود و در حالت فرار در کوه‌های قفقاز بودند. همان جا نوشته است. چهار سطر از الالفین برای پسر است. نوشته اند وقتی به این دلیلی که الآن نوشتم رسیدم، دیدم این دلیل برهان نیست و خطابه است ظنی است. لذا قلم را گذاشتم و گفتم من غیر از برهان نمی نویسم. روحیه را ببینید، نمی‌گوید چون پدر من نوشته دیگر من اصلاً [کاری به آن ندارم]. می‌گوید: قلم را زمین گذاشتم و گفتم به‌غیر از برهان نمی نویسم. بعد می‌گوید: شب پدرم را خواب دیدم؛ این خواب خیلی جالب است. می‌گوید: چون خیلی ناراحت بودم وقتی به پدر رسیدم شروع به شکوه و زاری کردم، به‌طوری‌که پدر فرمود «اقطع خطابك فقد قطعت نیاط قلبي»[1]؛ بابا بند دل من را پاره کردی. یعنی این قدر اذیت شدم از اینکه تو این قدر در سختی هستی. «دع المبالغة في الحزن علي فإني قد بلغت من المنى أقصاها، ومن الدرجات أعلاها، ومن الغرف ذراها وأقلل من البكاء، فأنا مبالغ لك في الدعاء»؛ علامه می‌گویند من که به بالاترین آرزوهایم رسیدم... . بعد می‌گوید: به ایشان گفتم که این دلیل برهانی نیست و پدر توضیح می‌دهند که چرا برهانی است. وقتی مقصود را دیدم فهمیدم که راست می‌گویند. وقتی بیدار شدم نوشتن را ادامه دادم. این در الفین است. منظور اینکه این جور پسری حق بوده که علامه برای او سنگ تمام بگذارد. ایشان یک تعبیری خیلی بزرگی هم برای شهید اول دارند.

---

[1] الألفين نويسنده : العلامة الحلي جلد : ١ صفحه : ١٣۶

(حكاية ومنام)

يقول محمد بن الحسن بن المطهر حيث وصل في ترتيب هذا الكتاب وتبيينه إلى هذا الدليل في حادي عشر جمادي الآخر سنة ست وعشرين وسبعمائة بحدود آذربايجان خطر لي أن هذا خطابي لا يصلح في المسائل البرهانية، فتوقفت في كتابته فرأيت والدي عليه الرحمة تلك الليلة في المنام وقد سلاني السلوان وصالحني الأحزان، فبكيت بكاء شديدا وشكيت إليه من قلة

المساعد وكثرة المعاند، وهجر الإخوان وكثرة العدوان، وتواتر الكذب والبهتان، حتى أوجب ذلك لي جلاء عن الأوطان، والهرب إلى أراضي آذربايجان، فقال لي: اقطع خطابك فقد قطعت نياط قلبي، وقد سلمتك إلى الله فهو سند من لا سند له، وجاز في المسئ بالاحسان فلك ملك عالم عادل قادر لا يهمل مثقال ذرة وعوض الآخرة أحب إليك من عوض الدنيا ومن أجرته إلى الآخرة فهو أحسن وأنت أكسب الأرضى بوصول أعواض لم تتعب فيها أعضاءك، ولم تكلب هاوقاك والله ولو لم علم الظالم والمظلوم بخسارة التجارة وربحها لكان الظلم عند المظلوم متوقي وعند الظالم متوقع المبالغة في الحزن علي فإني قد بلغت من المنى أقصاها، ومن الدرجات أعلاها، ومن الغرف ذراها وأقلل من البكاء، فأنا مبالغ كل في الدعاء، فقلت: اي سيدي الدليل الحادي والخمسون بعد المائة من كتاب الألفين على عصمة الأئمة يعتريني فيه شك، فقال: لم، قلت: لأنه خطابي، فقال:

بل برهاني، فإن إرادة الشئ تستلزم كراهة ضده وقوة الكراهة وضعفها من حيث الضدية تابع لقوة الإرادة وضعفها وكراهة الشئ منافية لإرادته، فيمتنع الفعل والتزام القوانين الشرعية، ومزاحمة الأفعال التي هي كمال القوة العقلية مضادة لمتابعة القوى الشهوانية والغضبية على خلاف العدل لأن تلك تستلزم استحقاق المدح والثواب، وهذه تستلزم استحقاق الذم والعقاب وتنافي اللوازم يستلزم تنافي الملزومات والداعي إلى فعل المعاصي إنما هو توهم تكميل القوى البدنية الحيوانية، والإمام حافظ للعدل مطلقا في جميع الأحوال فإذا لم يحصل له ما قلنا كان له التفات ما إلى تكميل القوى البدنية، فلا يحيط العدل في جميع الأحوال فلا يصلح للإمامة، فإذا تجرد عن القوى البدنية لم يحصل له إرادة إلى تكميل قواه بإبلاغ القوة الشهوية والغضبية والحسية مقتضاها، فلا يريد المعاصي ومع حصول المشاهدات المذكورة يحصل له المواظبة على الطاعات والصارف عن المعاصي فتمتنع منه المعاصي، وهذا هو العصمة والعلم بعصمة وحاله يحصل من الرابع وطاعته أيضا به فيتعلق الآمل وهو آثار الكمال والتكميل، وعند ذلك تتم فائدة الإمام.

ترک تقلید در اجتهاد، از طرف شهید اول در کلام صاحب بحارالانوار و صاحب حدائق

(13:14)

دیروز از حدائق برای شهید اول [d1] نقل کردم. گفتم صاحب حدائق می‌گوید اولین کسی که تقلید را از میان برد ایشان بود. جالب است که این عبارت قبل از صاحب حدائق در بحارالانوار است. این را بعد دیدم. جلد هشتاد و نه اسلامیه که می شود هشتاد و شش بیروت در نرم افزار. اینکه شهید ثانی افقه الفقهاء است را از بحارالانوار گفتم. اما اینکه شهید اول، اولین کسی هستند که تقلید را از بین بردند از علامه مجلسی دیدم. صفحه دویست و بیست و هفت. جالب است که من دوباره رفتوبرگشت کردم که ببینم صاحب حدائق هم از صاحب بحارالانوار نقل می‌کنند ای نه؟ دیدم نه. معلوم می‌شود که ایشان بحارالانوار را دیده بودند. چون در حدائق از بحارالانوار نقل می‌کنند. لذا عبارت را پسندیده بودند و آورده بودند.

> **ونری أفکارهم أقرب إلی الصواب فی أکثر الابواب وابتداء الفحص والتدقیق وترک التقلید للسلف نشأ من زمان الشهید الاول قدس الله لطیفه ، وإن أحدث المحقق والعلامة شیئا من ذلک.[1]**

این عبارت عین عبارتی است که صاحب حدائق[2] هم آورده‌اند، ولی قبلش جور دیگری است. این تکه عبارت عین هم است. لذا صاحب حدائق از بحارالانوار نقل می‌کنند. این کار را قویتر می‌کند که علامه مجلسی اول در بحارالانوار گفته اند و شهید اول را جلو انداخته‌اند. افقه فقها را برای شهید ثانی گفته اند.

نمیدانم این جمله را از حدائق گفتم ای نه، ظاهراً نگفتم. این حرف صاحب حدائق کاشف از حرف علامه مجلسی است که فرموده افقه فقهاء شهید ثانی است؛ صاحب حدائق می‌گویند: شهید ثانی که این رساله نمازجمعه را نوشتند هیچ عالم خوش ذهن منصفی پس از ایشان نبود که این رساله را بخواند، مگر اینکه موافق ایشان شود. صاحب جواهر همین را می‌گویند؛ می‌گویند: ایشان این رساله را نوشت و خیل عظیمی را بهدنبال خودشان بردند؛ «هذه مصیبة عظیمة»[3] فرمودند. بنابراین این هم در حدائق جالب است که می‌گویند: شهید ثانی یک رساله نوشت، هر کسی پس از

وا خواند دید مطلب تمام است.

شاگرد: سخن [پسر]علامه راجع به شهید اول را نقل می‌کنید؟

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۸۹ صفحه : ۲۲۷

[2] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۹ صفحه : ۳۷۷

[3] جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۷-۱۷۹

[d1]?? ??? ????? 13:15 ?? ??????? "???? ????" ??? ????? ??? ???? ???

توصیف فخر المحققین از شهید اول

استاد: فخر المحققین؛ می‌گویند سال‌ها نزد من بود، ولی من از او استفاده می‌کردم. به نظرم تعبیری به این صورت بود. می‌گویند من استاد بودم؛ ایشان استاد بودند و شهید شاگرد بودند. اما ایشان می‌گویند «وذلك قال فخر المحققين: استفدت منه أكثر مما استفاد مني»[1]. خیلی حرف است. هم تواضع و بزرگی فخر را می‌رساند؛ واقعاً این استاد به این صورت می‌گوید! و هم بزرگی شهید را می‌رساند. هر دو در قله هستند. رضوان الله علیهما

---

[1] الفوائد الرجالية (رجال السيد بحر العلوم) نویسنده : السيد بحر العلوم جلد : ۲ صفحه : ۲۶۱

الاجتهاد أشقّ من طول الجهاد

(17:28)

کسانی که کار می‌کنند مثل شیخ انصاری می‌دانند. حاج آقا باره‌ا این جمله را از شیخ انصاری می‌فرمایند. چون ایشان یک کلمه «مکث» را هم اضافه می‌کردند در حافظه ام به این صورت مانده است. حاج آقا می‌فرمودند: شیخ در رسائل فرموده: «رزقنا الله الاجتهاد الذی هو اشقّ من طول المکث فی الجهاد»[1]. حاج آقا این را زیاد می‌گفتند. در آن کلمه «مکث» را هم می‌آوردند. اتفاقا در نرم‌افزار اصول «طول الجهاد» را زدم، دیدم در کلمات علماء و در السنه این حرف شیخ بوده و در کتاب‌هایشان هم آورده‌اند؛ اما با اختلاف. مثلاً شیخ فرموده «وفقنا الله الاجتهاد»، من «رزقنا الله الاجتهاد» شنیدم. یا مثلاً نظیر اینها. «وفقنا الله» در السنه علماء سه-چهار جور نقل به معنا شده. «طول المکث فی الجهاد» را نمی‌دانم حاج آقا نسخه‌ای را دیده بودند یا نه؟ چون خود «طول» و «طَوَل» متفاوت است. یکی از شرح‌های رسائل، «قلائد الفرائد» است؛ حاج شیخ غلام رضا قمی. بزرگ بودند و شاگرد خودِ شیخ هم بودند. ایشان فرموده بودند: «بضم طاء و فتحه». یعنی «طول الجهاد» و «طَوَل الجهاد». هر دو هم در لغت به‌معنای «مکث» است. حاج آقا که می‌فرمودند «من طول المکث فی الجهاد» خود «طول» و «طَوَل» به‌معنای «مکث» است. علی ای حال اجتهاد به این صورت است. وقتی آدم کلمات این اعزه را می‌بیند، می‌بیند چقدر زحمت نیاز بوده. فرمودی در بحث انسداد گفته اند.

(19:28)

حالا به مطلبی برویم که سید در تفصیل علامه می‌فرمایند. تا اینجا قول خودشان را فرمودند و قول مشهور را هم جواب دادند. حالا یک تفصیلی را نقل می‌کنند و جواب می‌دهند.

شاگرد: پس منظور این شد که بعدهای بعد از شیخ طوسی، استدلالاتشان مثل تقلید بود و از زمان شهید یک نحو به سلف تکیه نکردن شروع شد. این درست است؟

استاد: از زمان علامه شروع شد؟

شاگرد: از زمان شهید؛ نه که اجتهاد شروع شد. منظور این است که مرحوم شیخ طوسی و دیگران تعبیری به اجتهاد دارند. بعد از شیخ طوسی که به‌خاطر عظمت شیخ طوسی تحت تأثیر بودند، گویا تقلید بود و بعد از زمان شهید [اول] -اگر چه قبلش علامه و محقق شروع کرده بودند- زمینه استدلال شروع شد. نه این‌که تازه اجتهاد کنند.

استاد: بله، درست است. می‌خواستم تذکر هم بدهم که به زبان من آمد که فتح باب اجتهاد بود. بعد دیدم که این جور نبود. عبارت «ترک التقلید بالسلف» بود. نکته ی خوبی بود. فتح باب اجتهاد را برای قدیمَین قائل هستند. ابن جنید و ابن[ابی]عقیل. ولی آن چه که من از عبارت فهمیدم منظور این بود؛ من که فتح باب اجتهاد را عرض می‌کنم، اصل اجتهاد این است: کسی به تمام معنا طوری به جوانب بحث استحضار دارد که از رسوبات تقلید فارغ است. ولذا قبل از شهید اول شروع شده بود، اما این‌که کاملاً فارغ باشد و در یک فضایی که کاملاً بهدنبال نفس الامر مطلب رفتن و بدون تأثر پذیری از جذورات قبلی باشد، نبود. منظور من این بود.

شاگرد: صاحب حدائق ادامه اش را می‌آورد: «قال شیخنا الشهید الثانی فی الدرایة: ان أکثر الفقهاء الذین نشأوا بعد الشیخ کانوا یتبعونه فی الفتوی تقلیدا له لکثرة اعتقادهم فیه و حسن ظنهم به»[2]. بعد می‌فرمایند از مرحوم سید بن طاووس به بعد؛ یعنی از زمان شهید اول، نه شخص شهید اول، اولین کسانی که بدون تقلید تحقیق کردند، مثل «سدید الدین محمود الحمصی و السید رضی الدین بن طاوس».

استاد: نکته‌ای که هست، این است: سید بن طاووس فقیه به‌معنای مفتی نبوده اند. اصلاً کتاب فقهی ندارند. ایشان در همان رشته‌های خودشان که تخصص داشتند و تصنیفات دارند، [کار کردند]. به پسرشان می‌گویند من فقه هم بلد هستم اما در معرض تصنیفات فقهی و افتاء نیامدم. نقیب علویین هم شدند اما آن نقابت حساب دیگری غیر از منصب افتاء داشت. لذا صاحب حدائق نمی‌گویند آنها آغاز گر بودند .

شاگرد: بله، می‌گویند متوجه شدند. «و ممن اطلع علی هذا الذي تبینته و تحققته من غیر تقلید...».

استاد: یعنی اینها توجه کردند که بعد از شیخ، فضا این فضا است. ابهت شیخ مانع از این می‌شود که اجتهاد تام صورت بگیرد. اطلاع پیدا کنند غیر از این است که این کار را کرده باشند و اجتهاد را اعمال کرده باشند.

شاگرد۲: من در جلسه قبل احتمالی را مطرح کردم که وقتی مرحوم علامه در ایران بودند نسخه زیدیه به دستشان رسیده باشد، در اجازه ایشان به شمس الدین آوی می‌نویسند که در چهارم جمادی سال هفتصد و ده در سلطانیه زنجان این اجازه را به ایشان داده‌ام. لذا مرحوم علامه در سال هفتصد و ده در ایران بوده‌اند. همان مدرس سیاری که سلطان خدابنده تشکیل داده بودند، در ایران بودند شانزده سال قبل از وفاتشان است. احتمال دارد که در اواخر عمرشان این نسخه به دستشان رسیده باشد.

استاد: نه آن ایامی که شاگرد خواجه بودند. خواجه که سالها قبل از هفتصد وفات کرده بودند. اینها شواهد خوبی است که جمع‌آوری شود.

---

[1] فرائد الأصول نویسنده : الشیخ مرتضی الأنصاري جلد : 1 صفحه : 493؛ «وفقنا الله للاجتهاد الذي هو أشد من طول الجهاد، بحق محمد وآله الأمجاد».

[2] الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشیخ یوسف جلد : ۹ صفحه : ۳۷۷

شاهد محتوایی تاخر کتاب مختلف علامه از تذکره

(24:11)

علی ای حال تحقیق عمیقی که آقا فرمودند، یکی از چیزهایی که در کنار آن تحقیق عمیق باید به‌عنوان مصداق یادداشت کنیم، همین بحث ما نحن فیه است. ببینید بحث ما به تاریخ و نوشته ای که آن وقت بوده، مربوط نیست. به یک چیز روشن محتوایی مربوط است. در تذکره می‌گوید «علیه علمائنا اجمع»، در منتهی می‌گوید «اکثر علمائنا الا الشاذ»، در اینجا می‌گوید «قال الشیخ فی الخلاف» بعد هم اجماع سید را می‌گوید. ریختش این است که اگر قول سید را می‌دانستند که در تذکره نمی گفتند «علیه علمائنا اجمع». پس سید چه؟ یعنی واضح و آشکار است که این سه مطلب از حیث ترتب، ولو بین منتهی و تذکره توجیه‌پذیر نیست. چون در مختلف می‌گوید سید فرموده. در منتهی می‌گوید «لانعرفه»، در تذکره می‌گوید «علیه علمائنا اجمع». خب مگر می‌شود سید را نیاوردند؟! بنابراین این نکته یادداشت کردنی که مانحن فیه شاهد این است که بخش‌هایی به‌طور قطع از تذکره و منتهی قبل از مختلف نوشته شده. این شاهد حرف این دو فقیه بزرگ –شهید ثانی و علامه بحر العلوم- است که مختلف مصنف آخر است؛ فرمودند «برجوع العلامه فی المختلف».

شاگرد: خیلی هم بعید است که ایشان قبلاً یک نسخه ای را دیده باشند و به سید نسبت بدهند و بعداً نسخه مصحح درستی دستشان برسد و متوجه بشوند که نظر سید این نیست و هیچ تذکری هم ندهد.

استاد: بله. مختلف منشأ همه کتاب‌های بعدی است. من دنبالش هم رفتم. اولین کتابی که خیلی روشن از مختلف نقل می‌کند، مهذب ابن فهد است. مثلاً مسالک، جامع المقاصد اینها نیاورده اند. یعنی از اینها نفهمیدیم که حرف مختلف را نشر داده باشند. اما مهذب و بعدش هست. شاید مجمع الفائده مقدس اردبیلی بود، تا ذخیره و دیگران .

بررسی و نقد تفصیل علامه در رؤیت قبل از زوال (26:48)

خب حالا تفصیلی که علامه فرمودهاند، چیست.

> **احتجّ العلّامة على اعتبار الرؤية قبل الزوال في الصوم بالإجماع المنقول عن السيّد المرتضى و برواتي حمّاد و عبيد- المتقدّمتين- و بأنّه إذا رآه قبل الزوال كان محلّ الصوم باقيا، فيجب ابتداؤه. ثمّ نقل احتجاج الشيخ رحمه اللّه و أجاب عنه، ثمّ قال: لا يقال: الأحاديث التي ذكرتموها يقتضي المساواة بين الصوم و الفطر؛ لأنّا نقول: الفرق إنّما هو الاحتياط للصوم، و هو إنّما يتمّ بما فصّلناه.**
>
> **و فيه أنّ الاحتياط ليس بواجب و إنّما هو أمر ندب إليه، و لو وجب فإنّما يجب فيما لا نصّ فيه، لا فيما ورد فيه النصوص المعتبرة، مع أنّ الاحتياط هنا معارض بمثله إذا رئي الهلال يوم الثلاثين من رمضان؛ لاحتمال كونه من شوّال مع حرمة صوم يوم العيد. و أيضا فالتنزيل على الوجه المذكور إنّما يتصوّر في رواية حمّاد، و أمّا رواية عبيد بن زرارة فهي صريحة في اعتبار الرؤية في الإفطار.**
>
> **و بالجملة، فالجواب إمّا القول باعتبار الرؤية قبل الزوال مطلقا في الصوم و الإفطار، أو القول بعدم اعتباره كذلك. و أمّا التفصيل فلا وجه له أصلا.[1]**

«احتجّ العلّامة على اعتبار الرؤية قبل الزوال في الصوم بالإجماع المنقول عن السيّد المرتضى و برواتي حمّاد و عبيد المتقدّمتين»؛ از جاهای عجیب مختلف استدلال ایشان به روایت عبید است. خیلی عجیب است. درست صد و هشتاد درجه، دلیل و مدلول مقابل هم هستند. خیلی عجیب است. من حتی از فرمایش سید بحر العلوم، رفتم به‌خصوص عبارت مختلف را نگاه کردم، گفتم شاید سید فراموش کرده باشند، اما دیدم در عبارت مختلف آمده است. حالا سید تذکر میدهد.

«و بأنّه إذا رآه قبل الزوال كان محلّ الصوم باقيا»؛ هنوز قبل از زوال است، میتواند روز سی ام شعبان را اول ماه مبارک بگیرد و روزه بشود. **«فيجب ابتداؤه»؛** باید اول ماه قرار بدهد.

«ثمّ نقل احتجاج الشيخ رحمه اللّه و أجاب عنه»؛ شیخ فرمودهاند ما باید به شهود عمل کنیم. علامه میگویند ما که نگفتیم به شهود عمل نکنید. اگر دیشبش بود، دو تا موضوع میشود. دو موضوع زمانی مترتب است. دیشب شب سی ام، شهود شهادت دادند عمل میکنیم. اگر شهود ندیدند و شهادت ندادند، اگر فردا دیدیم، به آن عمل میکنیم. این کجایش با هم منافات دارد؟! اینها جواب های علامه به شیخ است.

«ثمّ قال: لا يقال: الأحاديث التي ذكرتموها يقتضي المساواة بين الصوم و الفطر»؛ اگر رؤیت قبل از زوال مجزی است، چه فرقی میکند که سی ام شعبان باشد یا سی ام ماه مبارک؟« **لأنّا نقول: الفرق إنّما هو الاحتياط للصوم، و هو إنّما يتمّ بما فصّلناه»**؛ ما تفصیلی را گفتیم. رؤیت قبل از زوال در اول ماه مجزی است و باید به‌عنوان سی ام شعبان کنار بگذاری و اول ماه حساب کنید، در آخر ماه نه، اگر قبل از زوال دیدید باید سی ام ماه مبارک حساب کنید. این تفصیل ایشان است.

«و فيه أنّ الاحتياط ليس بواجب و إنّما هو أمر ندب إليه»؛ سید میفرمایند احتیاط که واجب نیست، امری است که به آن سفارش کردهاند. تازه؛ **«و لو وجب فإنّما يجب فيما لا نصّ فيه»**؛ احتیاط در جایی است که دلیل نداشته باشیم. امارہ نداشته باشیم. در اینجا که روایت داریم. **«لا فيما ورد فيه النصوص المعتبرة».**

«مع أنّ الاحتياط هنا معارض بمثله إذا رئي الهلال يوم الثلاثين من رمضان»؛ احتیاط چطور معارض است؟ وقتی روز سی ام ماه مبارک قبل از زوال میبینیم، اگر عید باشد صومش حرام است، اگر ماه مبارک باشد صومش واجب است. پس دوران بین محذورین است. در اینجا نمیتوانیم با احتیاط جانب صوم را ترجیح بدهیم. **«لاحتمال كونه من شوّال مع حرمة صوم يوم العيد».**

«و أيضا فالتنزيل على الوجه المذكور إنّما يتصوّر في رواية حمّاد، و أمّا رواية عبيد بن زرارة فهي صريحة في اعتبار الرؤية في الإفطار»؛ اینکه میگویم عجیب است، این است. در مختلف آوردهاند. حضرت در روایت عبید چه فرمودند؟ فرمودند «اذا رئي قبل الزوال فهذا اليوم من شوال». «من شوال» یعنی اول شوال است، عید فطر است بروید بخورید. علامه میگویند آخر ماه باید روزه باشید! درست صد و هشتاد درجه برعکس است. لذا سید میفرمایند: «صريحة». یعنی روایت عبید که صریح در در این تفصیل است.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۵

تاملی در نقد سیدبحرالعلوم

الف) تفکیک بین احتیاط در مسأله اصولی و فقهی

(30:57)

خب ببینید چند سؤال محضر سید هست. سؤالات طلبگی خیلی خوبی است. یکی اینکه ایشان فرمودند «انّ‌الاحتیاط لیس بواجب»، بحث را اصولی کرده اند؟ یا هنوز بحث فقهی باقی است؟ یعنی «انّ‌الاحتیاط فی الصوم» در مانحن فیه «لیس بواجب». این را میخواهند بگویند؟ یا اینکه احتیاط در بحث اصول –برائت و احتیاط و علم اجمالی- منظورشان است؟ ما در اصول گفته‌ایم که «انّ‌الاحتیاط لیس بواجب». کدام منظور ایشان است؟ بحث اصولی یا فقهی؟ اگر اصولی باشد خب مشکلی نیست. در اصول گفته ایم؛ مرحوم شیخ در رسائل فرموده بودند، حتی اخباریین که احتیاط را واجب میدانستند و اجراء برائت را جایز نمیدانستند، در شبهه تحریمیه بود. و الّا در شبهه وجوبیه مرحوم شیخ فرمودند خود اخباریین هم، اجماع همه بود بر اینکه در شبهه وجوبیه احتیاط واجب نیست. پس این حرف سید خیلی خوب است؛ «فیه انّ‌الاحتیاط» بعنوان مسأله اصولی «لیس بواجب». چون در شبهه وجوبیه است و اخباریین هم قبول دارند؛ «امر ندب الیه». خود شیخ هم در رسائل در تنبیه اول یا دوم، بعد از اینکه اثبات کردند در شبهات تحریمیه برائت جاری میشود، فرمودند «ینبغی التنبیه علی امور». فرمودند «لاریب فی حسن الاحتیاط». ما گفتیم برائت جاری میشود و احتیاط واجب نیست، «ندب الیه». یعنی لاریب فی حسن الاحتیاط. این یک نکته.

«و لو وجب فإنّما يجب فيما لا نصّ فيه»؛ اگر در اصول بگوییم احتیاط در شبهات تحریمیه واجب است، اگر یک روایت و دلیل معتبر بگوید که اینجا جای برائت [است] و حرام نیست، کسی مشکلی ندارد که بگوید احتیاط بکن. اگر هم احتیاط واجب باشد، در جایی است که «لا نص فیه» است، نه درجایی‌که «ورد فیه النصوص».

الآن در مانحن فیه احتیاط در صوم واجب است. وقتی روایت میگوید «اذا رئی قبل الزوال هذا الیوم من شوال»، یعنی دیگر احتیاط نکن. به اصطلاح اصولی یک نحو حکومت دارد بر دلیل احتیاط. یا به نحو ادقّ، مفاد ادله احتیاط مورودِ دلیل معتبر "اذا رئی قبل الزوال" میشود. اگر به این صورت شد، دیگر بحث تمام شد؟! در مانحن فیه شک هم در تکلیف است. چون اگر شک در مکلف به باشد که نمیتوانند بگویند «ان الاحتیاط غیر واجب».

ب) امر به صوم مجموع شهر و احتیاط در شبهه اقل و اکثر ارتباطی

همینجا آن سؤال من مطرح میشود؛ ببینید اگر بحث اصولی نباشد، بحث فقهی باشد، چرا میگویید «انّ‌الاحتیاط لیس بواجب»؟! دو جور میشود. اگر علامه در صوم، احتیاط را میآورند، یک میشود این است که صوم شهر مبارک اقل و اکثر استقلالی است. سی روز باید به‌صورت جدا جدا روزه بگیرید. روز اول تکلیفی برای خودش دارد. شما هم میگویید آیا این روز واجب است یا نه؟ برائت جاری میکنیم و میگوییم واجب نیست. احتیاط هم لازم نیست. شبهه وجوبیه است. اما اگر علامه بفرمایند نه، کما اینکه در نیت هم داریم، بگویند «شهر رمضان»، یا «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[1]. قبلاً از اینها بحث کردیم که کل ماه مبارک مراد است. در ترتیب انشاء روزه کل ماه واجب شده. خب اگر یک نحو درجاتی از اقل و اکثر ارتباطی باشد، این جور نیست که بگوییم واجب نیست. اینجا دیگر شک در تکلیف نمیشود. تکلیف که قطعی است و الآن میآید. ماه مبارک است و هلال را دیدیم. ماه حلول کرده، فقط نمیدانیم کل ماه که به‌عنوان یک ماه بر من واجب شده، یا روزه گرفتن ِسی ام شعبانی که قبل از زوالش دیدیم، من امتثال «الشهر» کرده‌ام یا نکرده‌ام؟! اینجا چه طور برائت جاری کنیم؟! الآن سی ام شعبان است و قبل از زوال دیدیم، میخواهم بگویم چون شک داریم روزه را نگیر، اگر نگرفتم شک دارم از امتثال امر «الشهر» فارغ شده باشم. لذا اشتغال یقینی هست و برائت مشکوک است. بنابراین اینکه بحث اصولی باشد یا فقهی باشد تفاوت میکند. اگر اصولی است فرمایش ایشان تام است. اگر فقهی است به میان بر میگردد. اگر شما روزه های ماه مبارک را به تمام معنا اقل و اکثر استقلالی گرفتید، تمام است. باز حرف تام است. اما اگر به‌عنوان یک واحد که کل شهر را باید برئ الذمه بشوید، نه. لذا آنقدر وحدتش ملحوظ هست که؛ «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ...وَلِتُكْمِلُوا الْ عِدَّةَ» یعنی این عدّه به‌هم‌پیوسته را به‌عنوان منفصل اکمال کنید؟ یا نه، منفصلاتی را إکمال کنی که من ِشارع برای خود اکمالش هم یک صورت جمعیه به‌عنوان یک واحد قائل هستم؟ اگر به این صورت معنا کنیم احتیاط جا دارد.

---

[1] البقره ۱۸۵

ج) حرمت ذکری صوم در عید فطر

(37:12)

خب احتیاط معارض است؛ آیا واقعاً کسی که در سی ام ماه مبارک قبل از زوال دید، الآن بین دو احتیاط مردد است؟ لازمه این مبنا این است؛ فرمودند: «لاحتمال کونه من شوال مع حرمة صوم یوم العید». حرمت صوم روز عید، چه حرمتی است؟ از آن حرمت های ثبوتی است که اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل است؟ ای نه، اصلاً ربخت حرمتش تفاوت می‌کند؟ اینکه می‌گویی اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل، برای امر مطلق است، نه موارد خاصی که تناسب حکم و موضوع اقتضاء دارد که به آن معنا مشترک نباشد.

الآن در مانحن فیه را ببینید؛ یک کسی یک ماه روزه گرفت، اطاعت امر خدا کرده. روز سی ام استهلال می‌کند و ماه را نمی‌بینند. مسلمانان هم عید نمی‌کنند. لذا روز سی ام ماه مبارک را روزه می‌گیرد. ولی خب ندیده بودند، هوا ابر بود و نشد ببینند. بنابر ثبوت، لازمه اش چیست؟ می‌گویی که الآن ثبوتا این روز سی ام را که روزه گرفته کار حرام کرده ولی معذور است. تناسب حکم و موضوع می‌آید؟! یعنی شارع حکیم علی الاطلاق بگوید تو نیت روزه کرده‌ای ولی نزدن من کار حرام کردی! این می‌آید؟! یعنی یک مؤمن یک ماه روزه گیر را در آخرین روز از ماه، در فرض کثرت ابتلاء به ابر بگوییم کار حرام کردی! چقدر از روزها ابر نیست؟! استصحاب می‌کند و روزه می‌گیرد. خب حال بگوید تو را کتک نمی‌زنم اما نزدن من کاری کردی که ثبوتا حرام بود. این را برای چه عرض می‌کنم؟ برای اینکه بگویم حتماً حرمت صوم یوم عید، علمی است. التفاتی است. نه ثبوتی. شارع بفرماید: فی علم الله تعالی، روزی که روز اول تقویمی شوال است را حرام قرار دادم و تمام! اصلاً مصلحت در این نبوده. ملاک تحریمی در این ثبوت نبوده که چون روز اول شوال است حرام باشد. چرا؟ مثل اینکه دواها هر کدام یک خاصیتی دارند، بعض غذاها بخاطر فسادی که دارند حرام است. یک فساد ثبوتی –بدون مردم- در اول شوال بوده و من حرام کردم! می‌فهمیم که اینطور نیست. خیلی روشن است. روز عید شوال، یک ماه روزه گرفته‌اند، الآن که روز اول شوال است، شارع می‌گوید امروز دیگر مقدسی را کنار بگذار. من اجازه نمی‌دهم که امروز کسی روزه باشد. همه بیایید نماز عید بخوانید و افطار کنید. یعنی به تناسب حکم و موضوع، ریخت ملاک در حرمت صوم عید شوال، ثبوتی نیست، علمی است. بعد از اینکه عید ثابت شد، حرمتش می‌آید. نه اینکه چون درواقع روز اول شوال است، حرمت بیاید. بعد هم بگوییم اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل. شبیه‌ش را برای طهارت و نجاست احتمال می‌دادیم؛ یعنی وقتی علم می‌آید که در اینجا ملاقات شده، حال حکم وجوب اجتناب و حتی حکم وضعیش می‌آید. نه آن وقتی که جاهل است. وقتی جاهل است اصلاً نیست. یک قولی بود که واقعاً حکم وضعی نجاست در جهل نیست.

شاگرد: به چه دلیل وجوب در اینجا علمی است؟ منا‌ط چیه؟

استاد: منا‌ط، تعظیم شعار ختم صیام است. همانطوری که صیام از مهمترین شعائر دین است، شروعش «لا تؤدّوا بالتظنی» است؛ شروع ماه با عظمت است، ختمش هم با عظمت است. روز شوال فصلی است که حتماً باید فاصل بگذاری. یادتان هست که در برخی روایات بود که حتی سی ام

شعبان را روزه نگیری. به نظرم حضرت سوم الشک را نگرفته بودند. چرا؟ به این خاطر که باید یک فاصله بگذاریم تا واجب روشن بشود. یک فاصله اول و یک فاصله آخر بگذاریم برای تعظیم شعائر. ملاک حرمتش معلوم است. تناسب حکم و موضوع خیلی مهم است. بگویید خداوند متعال برای بنده خودش که یک ماه روزه گرفته، آلآن اول ماه شوال را ثبوتا حرام کرده! ولو اینکه بنده اش سر و پا جهل است. ابر در آسمان است و ماه را نمی بیند. بگویید شارع می فرماید من کاری به علم و جهل تو ندارم، هر حالی می خواهی باش؛ من روز اول شوال را بر تو حرام کردم. جاهل هم باشی حرام است. کار مبغوض ثبوتی من را انجام می دهی فقط چوبت نمی زنم. اصلاً تناسب ندارد. یعنی یک نحو مواخذه کردن مطیع است. عبد مطیعی که یک ماه روزه گرفته و آلآن هم با ادامه اطاعت روزه می گیرد، ثبوتا کاری را بر او حرام کنیم؟! ولذا اینکه فرمودند «لاحتمال کونه من شوال مع حرمة صوم یوم الشک»، قبول نیست که حرمت صوم یوم الشک از باب اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل باشد. یکی از موارد تخصیص قاعده «ما من عام و قد خص» همین است؛ حرمت روزه اول شوال.

شاگرد: اینکه در روایت می فرمایند «لِأَنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ فِيهِ الْأَكْلُ وَالشُّرْبُ»، با همین علم می سازد؟ یعنی از ایام سنه اولین روزی است که خداوند اکل و شرب را حلال کرده، با کدام ملاک می سازد؟

استاد: «یحل فیه الاکل و الشرب» به این عنوان که ماه مبارک اول سال باشد. از روز اول سال که اول شهر مبارک بوده روزه گرفتیم. حال اولین روزی است که خداوند بر تو حلال می کند. «یحل فیه الاکل» با بحث ما فرق می کند. اولین روزی است که خداوند متعال شرب را بر تو حلال کرده، حال می گوییم این حلال را انجام داد، چون نمی دانست. حرف سید هم با فرمایش شما سر نمی رسد. سید می خواهند بگویند احتیاط آن طرفش است. احتیاط که با «یحل فیه الاکل» درست نمی شود. با حرمت سر می رسد. نه فقط با «یحل فیه الاکل»، بلکه با «حرّم الله علیک الصوم». بین این دو بیان فاصله است. با بیان «حرّم علیک الصوم» تعارض می شود. حال من چه کار کنم؟ احتمال حرمت می دهم. لذا است که عرض می کنم اگر حرمت در اینجا از باب اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل نباشد، حرمت ثبوتی ندارد.

والحمد لله رب العالمین